

میدون و سوفیا

نامه به یک باربد گلشیری



✎ **پوریا عالمی**

● سلام باربد جان. دیروز توی توئیتر خواندم فحش‌کاریت کردند. گفتم غصه نخوری، چراکه فحش باد هواست؛ و از طرفی ۹۰ درصد آدم‌های توئیتر اکانت فیک و مستعار هستند و برایشان فرقی نمی‌کند کی را، اما خوششان می‌آید هر کی را فحش‌کاری کنند. ۱۰ درصد هم که فیک نیستند و چیزی نمی‌گویند هنوز یاد نگرفته‌اند چندا اکانت فیک روی یک گوشی موبایل نصب کنند!

خلاصه که بعضی‌ها این‌طوری جان می‌گیرند. خیلی از موجودات جهان با مکیدن خون و مغز و آرامش دیگران به بقا ادامه می‌دهند. یک‌سری هم آمدند توی کامنت‌ها، نسلشان برقرار باد. البته جهان یک‌سر تاریکی و کامنت ناجور نیست و چیز خنده‌داری به اسم آقا‌زاده هم وجود دارد که باعث انبساط‌خاطر است. اکثر آقا‌زاده‌ها همین که زاده یک آقا هستند نشان می‌دهد با آدمیزاد فرق دارند و خارق‌العاده هستند، به همین دلیل کاری جز مکیدن بودجه و رانت ندارند.

دیروز خواندم تو را هم آقا‌زاده گلشیری خطاب می‌کنند که غلط نیست، به‌هرحال پدر شما آقا بود و هوشنگ گلشیری بود و کم نیست هوشنگ گلشیری بودن، طوری که کلمات به احترامش کلاه از سر برمی‌داشتند. اما آقا‌زادگی تو چه عایدی‌ای برایت دارد؟ مجبور شدی درس بخوانی و تحصیلات عالیه داشته باشی و چندجور زبان خرد یا بگیری و توی چندا موزه و نمایشگاه خارجی کارهایت را به نمایش بگذارند و کتاب ترجمه کنی و گوش موسیقی داشته باشی و ادبیات کلاسیک را خوب خوانده باشی و بلد باشی خوب بنویسی (هرچند من با خواندنش حرص بخورم که این چیست که باربد نوشته، اما بدمصعب چه خوب نوشته!)

خلاصه باربد جان! اگر تو آقا‌زاده‌ای و آقا‌زادگی این است که من اصلا جای آزا‌دگی، مروج فرهنگ آقا‌زادگی خواهم شد!

امضا: میدون دوم و سوفیا

نهال مبارزه با فساد*

در انتظار مبارزه با فساد

علی نجفی توانا . وکیل دادگستری

به شرط آنکه فقط مدیران فعلی پیگیری نشوند و تمام مدیران کشور باید بگویند این ثروت انبوه و غیرمتعارف‌شان را از کجا آورده‌اند؟ ظاهرا مشخص است که اگر از طریق رانت و ارتباطات خود و اقوام وابسته و حتی افراد گمنام که وسیله دست این افراد هستند، به دست آورده‌اند قطعاً حرام است و باید به بیت‌المال اعاده شود. نکته طریف اینجاست که در اقدامات مفاسد اقتصادی برخی از مدیران ما به دلیل گذشت زمان از طریق پول‌شویی شاهد استرداد وجوه غیرمشروع در اقدامات مشروع بوده‌ایم و با جلب نظر کارشناسان قطعا ریشه این ثروت‌اندوزی مشخص خواهد شد. در یک تحلیل نهایی باید گفت: گفتمان رسانه‌ای آقای رئیسی و اقدامات قبلی ایشان نوید یک رویکرد جدید در مبارزه با فساد را می‌دهد و اگر در حال حاضر شرایطی که پیش‌تر رقمیم به صورت مستمر و در چارچوب اراده ملی پیگیری شود قطعاً بسیاری از مشکلات مملکت حل خواهد شد.

تولیدکنندگان ما دچار مشکل هستند چون سلاطین واردات و صادرات اجازه رشد و بالندگی را به آنها نمی‌دهند. توزیع ما در کل کشور ناقص است چراکه دلال‌ها سود اصلی را بدون زحمت می‌برند و تولیدکنندگان مصروف‌کنندگان متضرر اصلی این نظام اقتصادی هستند. اگر این واسطه‌ها لایه نکنند این وضعیت بیشتر اتان نخواهد شد. لایبیکری و ارتباط هر کار غیرقانونی را به سرانجام می‌رساند. ایان هستند که بخش مهمی از ثروت را به یغما می‌برند و یغماگران با پشتوانه زور و زر کارشان را می‌کنند. در این کشور به دلیل سیاحتی بودن همه مردم می‌دانند که واقعیت‌ها چگونه است و قطعاً همین مردم خواهان برخورد قوی و مبارزه با فساد هستند. بنابراین امیدواریم که نهال مبارزه با فسادِی که آقای رئیسی کاشته‌اند، به زودی مثمرثمر شود و جامعه از آن برخوردار شوند.

✎ **بخش اول این یادداشت روز پنجشنبه ۷ شهریور منتشر شد.**

دور دنیا

آمازون و اتاهام بنجل‌فروشی

● **ایستا،** در پی تحقیقات وال‌استریت‌ژورنال مبنی‌بر غیرایمن‌بودن بیش از چهار هزار کالای موجود در فروشگاه اینترنتی «آمازون»، سه سناتور دموکرات آمریکایی از جف بزوس توضیح خواسته‌اند. گروهی متشکل از سه سناتور آمریکایی چندی پیش نامه‌ای خطاب به جف بزوس، مدیرعامل آمازون، ارسال کردند و خواستار تحقیقات داخلی در مورد «سیاست‌های ایمنی مصرف‌کننده» در این شرکت شدند. آمازون در پاسخ یک بیانیه در مورد برنامه ایمنی خود منتشر کرد، اما هیچ قولی برای تغییر پروتکل‌های خود نداد.

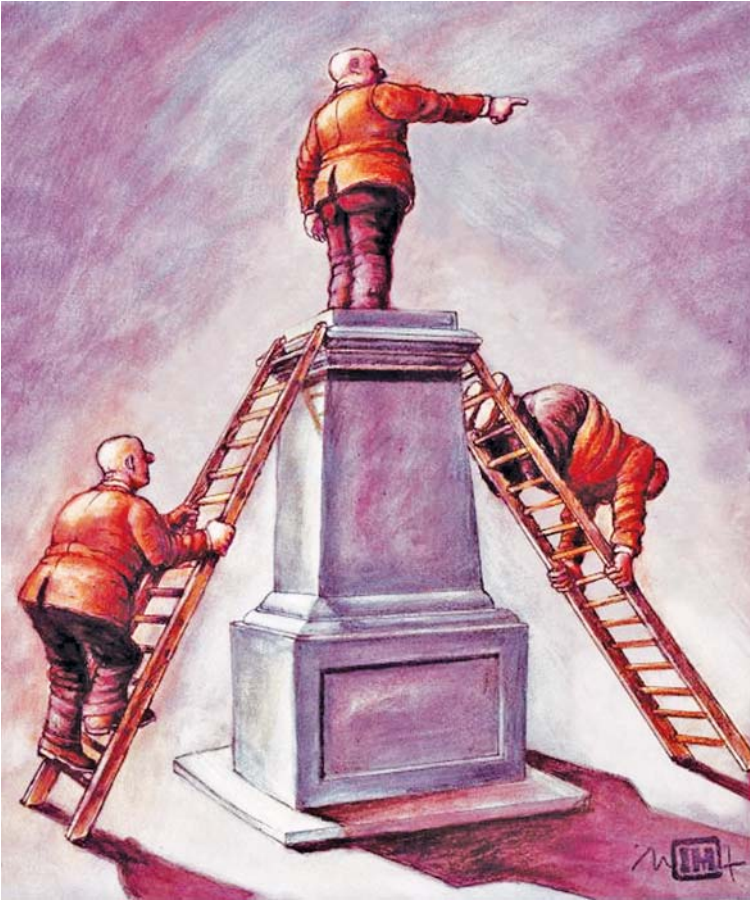
شترت روزنامه

دوشنبه ۱۱ شهریور ۱۳۹۸ • ۲۰ محرم ۱۴۴۱ • ۲ سپتامبر ۲۰۱۹ • سال هفدهم • شماره ۳۵۱۵ • ۱۶ صفحه اذان ظهر تهران ۱۳:۰۴ • اذان مغرب ۱۹:۴۹ • اذان صبح فردا ۵:۱۰ • طلوع آفتاب ۶:۳۷

روزنفرها

کارتون خواب

میهایی ایگنات



خاطرات استانبول-۸-

الحمدلله که من مسلمانم



✎ **حسین بکایی**

در نخستین سفر خانوادگی به استانبول صبح روز اول راهی خیابان استقلال شدیم. همان ورودی خیابان کتابفروشی وابسته فرهنگی سفارت فرانسه را به همسر نشان دادم و گفتم: «از اینجا برات کتاب خریده بودم». در سفرهای قبلی به‌دنبال کتاب‌های داستانی کودک و نوجوان فرانسه‌زبان برای همسرهم که مترجم کتاب‌های کودک و نوجوان است، سری به آن کتاب‌فروشی زده بودم. همسر ما خانم فروشنده تلفنی حرف زده بودند و کتاب‌هایی انتخاب شده بود. همان مجموعه «کامو نایغه قهرمان» که نشر قلم آن را چاپ کرده و تا امروز دو چاپ هم خورده است. با همان سلام و علیک اول خانم فروشنده من را به خاطر آورد، وقتی همسرم را معرفی کردم، به زبان ترکی پرسید: «در این کرما چرا این همه پوشش دارید؟ آن سال‌ها همسرم تسلط کافی بر زبان ترکی استانبولی نداشت، به‌همین‌دلیل متوجه گفته خانم فروشنده نشد. من توضیح دادم، این حجاب رسمی خانم‌ها در ایران است و گفتم: «ما مسلمانیم». خانم فروشنده انکار که توهینی شنیده باشد، محکم و قاطع گفت: «الحمدلله که من مسلمانم».

این عبارت هم چالش‌برانگیز بود، هم شکرگزارانه و هم شائسانده. لحن و حسن پنهان در زیر آن هم برایم عجیب و تازه بود. نظرم به عصبیت خفته در مسلمانی این خانم جلب شد و اینکه من چه گفته بودم که او را این چنین برانگیخته کرده بودم.

چیزهایی مانع فهمیدن اسلام در ترکیه و مسلمانی ترکان از منظر فرهنگ ایرانی و اسلام شیعی ایرانی می‌شد. از هر طرف به این مسئله نزدیک می‌شدم، دیوارهایی روبه‌رویم بود که عبور از آنها به‌راحتی ممکن نبود؛ برای مثال می‌دیدم که اسلام ترکی برخلاف اسلام شیعی ایرانی فقط یک عنصر فرهنگی نیست و نقش اسلام در تولید هویت ترکی با نقش آن در هویت ایرانی متفاوت است. جسم این بود که ترکان بدون اسلام انکار شخصیت و موجودیت ندارند. فرقی هم نمی‌کرد که این فرد زن بود یا مرد، روشنفکر و دانشگاهی بود یا بازاری و خانه‌دار.

روز پنجشنبه دهمین نشست مجمع انجمن‌های پزشکی در تهران برگزار شد. نزدیک ۲۰۰ انجمن علمی پزشکی در کشور وجود دارد؛ هم متخصصان بالینی و هم متخصصان علوم پایه پزشکی و همه تخصص‌هایی که به نحوی با کار سلامت سروکار دارند دارای یک انجمن علمی هستند. این انجمن‌ها هیئت‌مدیره‌ای دارند که از سوی متخصصان همان رشته انتخاب می‌شوند و این هیئت‌مدیره یک رئیس و یک دبیر از میان خود برمی‌گزیند. وظیفه انجمن‌ها تعیین راه و کار درست فعالیت در آن رشته است. به‌علاوه این انجمن‌ها هستندکه باید اولویت‌های تحقیقاتی در کشور را تعیین کنند، نقاط ضعف را ببینند و مطالبه‌گر باشند. در دنیای مدرن قدرت به معنای توان و اراده برای اداره امور رفته‌رفته از شکل صرفا سیاسی خود به شکلی اجتناب‌ناپذیر جدا شده و بیش‌ازپیش جدا خواهد شد. سؤال اساسی سیاست که به شکلی ذاتی به معنای «چه کسی کار را به انجام برساند؟» به سؤال اساسی «چه کاری و چگونه به انجام برسد؟» تبدیل شده است. بنابراین اگر چرخش بیهینه امور (حتی به دلیل منافع سیاسی) مورد نظر باشد، قدرت از چارچوب سیاست به حیطه‌های تخصصی سریز خواهد شد. اما «چه کاری» و «چگونه» هم نه‌فقط به دلیل تخصصی‌شدن هر چه بیشتر حیطه‌های مختلف کار دشواری است، بلکه به این لحاظ همین هم دانما در حال تغییر است. از این زاویه است که

گردهم‌آمدن نمایندگان نزدیک به ۲۰۰ انجمن علمی در یک برنامه‌ریزی مشخص، صحبت و هم‌اندیشی منجر به نتیجه، شرط لازم مردم‌سالاری مدرن بوده و در واقع تسمه نه‌الاهی است که به راه‌افتادنش، نشانه بروز خودآگاهی عمیق اجتماعی در میان ماست؛ نشانه‌ای است حاکی از اینکه از معجزه‌طلبی ملی فراتر رفته و داریم اهمیت تلاش دائمی و منسجم را درمی‌یابیم. بارزترین نشانه این خودآگاهی را می‌توان

آکادمی

مجمع انجمن‌ها



✎ **بابک زمانی**

✎ **نورولوژیست**

در بزرگان جامعه پزشکی مشاهده کرد؛ همین استادانی که در رشته تخصصی خود سرآمدند، اما این فعالیت اجتماعی را نسبت به کار تخصصی خود پیشینی‌تر پنداشته و زحمات شاق چنین برنامه‌ریزی‌هایی را بر خود هموار می‌کنند. اما هنوز تا قرارگرفتن واکن‌هایی محکم -شروط کافی سلامت به مفهوم مدرن- بر این ریل‌ها راه درازی در پیش داریم:

جامعه پزشکی هنوز موفق به دریدن حصارهای تنگ عرصه خصوصی و ورود به گفت‌وگوی اجتماعی در عرصه عمومی و جلب نظر افکار عمومی به سمت ریشه‌های بحران سلامت نشده است. حتی فرهیختگان عرصه عمومی هم به‌ندرت قادر به رویت دلایلی فرای اراده پزشکان هستند. در همین نشست هم جای این نخبگان خالی بود. فقط با حضور در عرصه عمومی و نفوذ در شخصیت‌های مرجع است که می‌توان همیاری مردم را در اصلاح بحران سلامت به دست آورد.

- مشکلات متعدد اجتماعی تاکنون اجازه نداده است انجمن‌های علمی به وظیفه و جایگاه اصلی خود که همان «چه کاری» و «چگونه» (به معنای فعالیت علمی و تدوین کایدلاین‌های درمانی و تحقیقاتی در رشته مخصوص خود) است، بپردازند. نبود اتحادیه‌های صنفی قوی و عدم فعالیت جدی سازمان نظام‌پزشکی در جهات صنفی انجمن‌های علمی را از کار علمی دور و به مسائل صنفی منحرف کرده است.

- به نظر می‌رسد شیوه کار در انجمن‌های علمی تا سازوکار مناسب تشکیلاتی راه درازی در پیش دارد.

پزشکان به‌مثابه افرادی که صرفا تحصیلات تکنولوژیک داشته‌اند و فعالیت تشکیلاتی نیاموخته‌اند، برای انجام چنین کارهایی نیاز به راهنمایی، الگو و مدل دارند.

فعالیت تشکیلاتی منسجم ضرورت انکارناپذیر فعالیت انجمن‌هاست؛ کاری که باید تک‌تک بیاమوزند. برای انکاش می‌شد مباحث مطرح‌شده در کارگروه‌های نشست دهم را به ترتیبی که همه کاملاً درک کنند، برای عموم نقل کرد، بی‌تردید تکرش به مسائل از دیدگاه پزشکان حتی برای مدتی کوتاه بسیاری از یخ‌ها را آب خواهد کرد و بسیاری راه‌ها را خواهد گشود.

روزها

ما به راه‌مان ادامه می‌دهیم

اصغر نوری . کارگردان

بعد از تحمل چند سال از زندان آزاد شد و مخفیانه دفتر شعری منتشر کرد که نام شاعرش مشخص نبود. در واقع این دفتر، گزیده‌ای از اشعار بسیاری از زندانی‌ها بود که می‌خواستند صدایشان را به بیرون از زندان برسانند و در محیطی که در آن نوشتن ممنوع بود، این اشعار را با تکه‌های کوچک مداد روی کاغذ سیگار می‌نوشتند؛ بی‌نام و بی‌امضا، این اشعار از ظلمت زندان می‌گویند، از کرسنگی، تنهایی، خشم و همین‌طور نوستالژی کم‌گشتگی و امید. شعرهای بی‌نام زندان بعد از سقوط دیکتاتوری در سطح وسیع منتشر شدند و



آن دوره از خود نشان داد، با خشونت اسکادران مرگ حکومت روبه‌رو شد. نکته دردناک این ماجرا، شرایطی بود که مرگ در آن موهبت به حساب می‌آمد، چون هزاران ربوده‌شده هم بودند که هیچ‌وقت کسی از سرنوشت‌شان مطلع نشد؛ گمشده‌های خاموشی که نه در زمان دیکتاتوری و نه در سال‌های پس از آن، هیچ نشانی از مرده یا زنده آنها پیدا نشد. مادران بسیاری از ایسن قربانی‌ها طی سال‌ها، در زمان‌های معین، میدان مه (مایو) بنوتوس آیرس جمع می‌شدند و از حاکمان دوره‌های مختلف آرژانتین خواستار پیگیری و روشن‌شدن سرنوشت فرزندان‌شان بودند. تلاش این «صادران میدان مه» که بعدها به مادربزرگ‌های این میدان تغییر نام دادند، حتی تا امروز ادامه دارد.

سال ۱۹۸۳، یک استاد ادبیات به نام هیه مایل گارو

اتفاق

از کارکردن است، نه‌گفتن به پایایی ستم است و سلام به همه زیبایی‌های انسانی است در بروهت جهان تکه‌تکه‌شده، جنگزده و آواره امروز. در مرداد پنجمین ماه سال، پنج پنجشنبه مداوم، پنج قله بلند ایران شاهد برافراشته‌شدن پرچم کودکان بود.



دیدند و شنیدند که نباید کودکان را به جرم کارکردن و فقر دستگیر کرد، کودک باید بازی کند، کودکی کند و مهارت اجتماعی بیاموزد. به امید روزی که هیچ نشانی از کار کودکان در ایران و جهان نباشد.

کوچه‌های قدیمی

قلهک، دبیرستان جم، عباس کیارستمی



✎ **داریوش مودبیان**

● من از محل قدیم‌مان خاطره بسیار دارم، آنجا در قلهک، کوچه‌ده بود که الان معروف به کوچه سجاد است و نزدیک به خیابان شریعتی و ناحیه قلهک امروز است. همیشه در آنجا آبی هم روان بود و هشت قنات بود که الان هم دو تا از آن قنات‌ها باقی مانده است که البته کم‌آب شده‌اند. آب این قنات‌ها از چند جا می‌آمد و از قلهک عبور می‌کرد. برای همین قلهک سبز و خرم بود و هنوز هم هست و در آنجا باغ‌های بسیار معروفی بود که تاویش متعلق به باغ سفارت انگلیس و باغ سفارت روسیه بود. در کنار آن باغ‌های بزرگ خانه‌های کوچک هم بودند که آنها برای خودشان باغ داشتند. همه این باغ‌ها به کوچه سجاد منتهی می‌شدند که با خیابان دولت موازی می‌شد و از آنجا به سواره مسجد می‌رسیدند که یک نمازخانه بود. در آن زمان جایی بود یک حوضچه کوچک سر قنات‌ها بود که از آنجا مردم آب برمی‌داشتند. مردم با آنکه در خانه‌هایشان چاه آب داشتند اما برای برداشتن آب بهتر به باغ سفارت انگلیس می‌آمدند و از قنات آنجا در خیابان دولت آب به خانه‌هایشان می‌بردند. اینها خاطراتی است که همواره در من هست چون برای رفتن به دبستان و بعدها دبیرستان از همین مسیرها عبور می‌کردم. صبح‌ها قهوه‌چی‌ها می‌آمدند که سماورهایشان را آتش و قهوه‌خانه را برای مردم آماده کنند و به هر صورت، اینها تغییرات اساسی کرده و لزوماً با اجباری در این قضیه هست و چه روزگاری است که آدم را با حسرت به یاد آن سال‌ها می‌اندازد و در آن زمان در قلهک خانه‌های اعیانی وجود داشت که می‌شد آنها را هنوز هم نگه داشت. متأسفانه الان برخی به جان این باغ‌ها افتاده و در آنها خانه‌های بلندمرتبه و حتی آسمان‌خراش ساخته‌اند. الان مردمی که در این برج‌ها زندگی می‌کنند، به دلیل آنکه در کوچه‌هایی هستند که هنوز مثل قدیم عریض نشده است، صبح‌ها با هم تصادف می‌کنند و اگر هم کوچه‌ها عریض شده اما هنوز درخت‌های کهن‌سالی هست که آن وسط باقی مانده و گاهی باعث تصادف می‌شود. شهرداری هم به‌درستی اجازه نمی‌دهد که آن درخت‌ها قطع شود و مهم‌ترین بخش این باغ‌ها در همین کوچه سجاد قرار داشته است. چند خاطره از آن دوران به‌ دهن سپرده‌ام؛ اول اینکه ما در این کوچه همه چیز داشتیم و در آن بنابر مایحتاج مردم، مغازه‌های کوچک بسیاری بود که از خواربارفروشی گرفته تا نانوايي و لوازم‌التحریر و لوازم خانگی و هر چیزی در آن یافت می‌شد. ما در کمترین فرصت و در زمانی که خانواده امر می‌کردند که چه می‌خواهیم، می‌رفتیم و آن را تهیه می‌کردیم که الان کمتر می‌شود از چنین چیزی سراغش را گرفت. دومین مسئله که از همان کودکی در آنجا جذاب بود و هنوز هم نقل خاطره‌هاست و جوان‌های امروز کمتر با شنیدنش باورش‌مان می‌شود که چنین چیزی هم بوده است، برفاه سنگینی بود که در زمستان‌های گذشته –سال‌های ۳۰ و ۴۰ که به دبیرستان جم می‌رفتم و مرتب از این کوچه می‌گذشتم و منزل ما نزدیک سواره قنات بود که کوچه را طی می‌کردم تا به دبیرستان برسم و در آن سال‌ها که برف‌های سنگین می‌بارید، مردم برف‌ها را از پشت‌بام‌ها به کوچه می‌ریختند و اهالی دسته‌جمعی به همراه ماموران شهرداری از میان برف‌ها یک تونل درست می‌کردند و این تونل به در هر منزلی می‌رسید، جلوی آن را باز می‌کردند و از میان تونل همچنان رد می‌شدند. کوچه باریک بود و برف می‌بارید و آنجا تونل بود و سقف اینها یخ می‌زد و نور خورشید از آن بالا می‌تابید و رنگ و وارنگ از یخ عبور می‌کرد. شب‌ها هم نوری که از پنجره‌ها می‌تابید، از این سقف یخی می‌گذشت و فضایی رؤیایی را به وجود می‌آورد و هیچ‌وقت هم بداش از ذهن پاک نمی‌شود. موسیقی خاطره هم به سال‌های ۳۰ مربوط است و دوران دبستان و سال‌هایی که می‌خواستم وارد دبیرستان شوم. من از همان سال‌ها به تئاتر و تئاتر کارکردن علاقه‌مند شدم. در دبیرستان جم که سالی داشت و در آن هم اتفاقات بزرگزار و هم تئاتر اجرا می‌شد، گروه تئاتری مستقر بود. البته تئاترها در جشن‌های آغاز و پایان سال تحصیلی اجرا می‌شدند و علاوه بر آن، یک سالن دیگر هم در خیابان نیاوران بود و ما چون از مرکز پایتخت دور بودیم و هر از گاهی با پدرم به لاله‌زار برای دیدن تئاتر می‌رفتیم، برای همین دیدن تئاتر در شمال تهران و این دو تالار غنیمتی بود. من آن سال‌ها کلاس پنجم دبستان بودم و دوستی به نام مهدی بهاور داشتم که برادرش طاهای بهاور در دبیرستان جم تئاتر کار می‌کرد و به دلیل برگزاری جشن بلیت‌هایی هم تهیه کرده بودند که او هم یکی از همین بلیت‌ها را در اختیار گذاشت، نمایش خاطره‌انگیزی را دیدم و همین خود دللی شد تا همه تابستان برای ورود به این دبیرستان لحظه‌شماری و اینکه در آنجا تئاتر کار کنم. در آن گروه زنده‌یاد عباس کیارستمی مدیر گروه بود و آیدین آغداشلو طراح صحنه و طاهای بهاور بازیگر و... بعدها که بزرگ‌تر شدیم، متوجه شدیم مرحوم فرویز پیرزاده هم در این دبیرستان درس خوانده و چند سال پیش از ورود ما به آنجا بوده است. در آن زمان دقیقاً نمی‌دانستیم اینها چه کسانی هستند اما بعدها متوجه شدیم زیر سایه چه کسانی بوده‌ایم و خود را وامدار حرکت‌های آنها دانستیم و حق‌شان را همواره ادا کرده‌ایم و با افتخار از آن روزگار و آن آدم‌های یاد می‌کنیم.